

محمد عالم افتخار



خیانت ، شر ، فساد و قطاع الطریقی در مسند قضا

(تجلیل از سالگرد حکم جناب قاضی القضاة ج.ا.افغانستان)

به نام حق!

مراتب نخست بالا عنوان مطلبی بود که به تاریخ 30-8-1388 به دنبال «فیصله» آشکارا خیانت کارانه دیوان مدنی حوزه دوم شهر کابل؛ توسط اینجانب ضم عریضه سرگشاده به ریاست قوه قضائیه؛ در انترنیت به نشر سپرده شد. سایت های وزین پیام آفتاب، نوید روز، آریایی و دیگران آنرا یکی پی دیگر نشر نمودند. در سایت پیام آفتاب این مطلب از پرخواننده ترین مطالب بوده و تا روز های نزدیک که در سیما و نقشه ی آن سایت تغییرات آمد؛ هیچگاه از صفحه اول آن ( زیر نام سند یک دعوای حقوقی / محمد عالم افتخار) پس نشد. وب سایت بزرگ آریایی به تقاضای خوانندگان؛ مطلب را دو بار چاپ نمود. به گمانم تا این هنگام سند و تحلیل و اعتراضی درین سطح و ماهیت؛ انترنیت افغانی و نیز دیگر مطبوعات و رسانه های کشور به خود ندیده بود.

چندی بعد من این اطلاعیه را به انترنیت سپردم:

« با عرض سپاس مجدد از سوی خود و قدر دانی مسلم از سوی تمامی مردم دادخواه و تشنه عدالت افغانستان نسبت به توجه و تفاهم و خدمت ژونالیستیک پر ارج شما؛ احتراماً برای تان خبر میدهم که امروز 2010/1/29 (9- دلو 1388) از طریق تلفون 0093202300356 آگاهی یافتیم که محترم قاضی القضاة جمهوری اسلامی افغانستان امر تفتیش کیس مربوط به فیصله ضد شرعی و ضد قانونی و قوماندان سالارانه محکمه ابتدائیه دیوان مدنی حوزه دوم کابل در مورد دعوی حقوقی 17 ساله من را صادر فرموده اند. تماس گیرنده عزیز خویشان را رئیس تفتیش ستره محکمه معرفی نموده و از صدور امر جناب قاضی القضاة در زمینه اطلاع داده از من جوای محل سوابق قضیه و مسایل ذی علاقه گردید.

لطفاً در صورتیکه لازم تشخیص دهید؛ این انکشاف با اهمیت من حیث پرنسیپ؛ را به خواننده گان گرامی سایت و به خصوص آگاهان از عریضه سرگشاده من در زمینه و خواست مشخص آن که اتخاذ چنین

تجویزی بود و پیامد ها و انعکاساتش در سایت های وزین پیام آفتاب ، آریایی ، نوید روز ، آزمون ملی وغیره ؛ برسانید...»

اینک که یکسال کامل از آن تاریخ مهم میگذرد ؛ فرض خود میدانم که آنرا تجلیل نمایم و به همین منظور آرزومندم شما عزیزان نیز مرا همراهی بفرمائید !

قرار نیست من امروز مطلب اضافی بنویسم یا تحلیل و تجزیه و داوری ای داشته باشم . فقط همین قدر وضاحت می بخشم که کمتر از یکهفته پس از آگاهی یافتن از حکم تفتیش قضایی جناب قاضی القضاة که حاضر شدن مرا هم به ریاست تفتیش با خود داشت ؛ من دوباره و به جدیت بیشتر مورد خطاب قرار گرفتم و محترم رئیس تفتیش در تلفون فرمودند که قاضی القضاة صاحب تاکنون چندین مرتبه از موضوع پرسیده اند . عاجل بیا ؛ که این رسوایی یکطرفه شود !

علی الرغم نامساعد و مخاطره آمیز بودن راه ها در قعر سرما خود را به کابل رسانیده و با مشقاتی داخل محوطه استره محکمه شدم .

در ابتدا مثلیکه قاعده استنطاق است ؛ خود را مانند مجرمی یافتم که جنایت کبیری را مرتکب شده باشد چنانکه پرسش ها اینگونه بود که به کدام حق و صلاحیت نسبت به قضاة کلمات رکیک استعمال نموده ام و پیش از طی محاکم ثلاثه گپ را به انترنیت کشانیده ام .

ولی در پی پاسخ های من و بالارفتن ها و پائین آمدن ها ؛ فضا آشکارا تغییر کرد و در همین حال فرستادگان ریاست تفتیش از مخزن وثایق برگشتند و از تبادل سخنانشان دریافتم که یک وثیقه که گویا ثبت محفوظ نداشت و یکی از دلایل عدم اثبات دعوای من جا زده شده بود ؛ نیز از محل متفاوتی در مخزن پیدا شده و بدینگونه یکی از دروغ ها و جعلیات دیگر رسوا گشته است .

در اخیر ریاست تفتیش از من خواستار کاپی اسنادی شده و خاطرنشان ساخت که باید دعوای خود را از طریق مرافعه دنبال نمایم . به هر حال با تقدیم این عریضه کابل را ترک نمودم و چیزی نمانده بود که در فاجعهء پارسال سالنک ؛ کار من هم ساخته شود :

« به مقام محترم ریاست تفتیش مقام استره محکمه !

حسب هدایت شما فوتوکاپی سند اساسی بیع اپارتمان 25 بلاک 157 مکروریان سوم را که شاه محمود پسر بالغ مدعی علیها در آن شاهد و طرف معامله بوده 13 بار همراه با مادر خود و رهنمای معاملات در عقد بیع و اخذ و قبض ثمن مبیعه شصت و امضا کرده است ؛ تقدیم میدارم. بر علاوه شاه محمود در تجویز خط نمبر 61 شرعی مرتبه همین سال یکتن از دو شاهد وثیقه میباشد .

ولی مسأله 18 ساله فقط این نیست که چرا اینهمه حقایق بزرگ توسط قضاة نامنهاد - چه در قرار قضایی نمبر 13- 1372/7/6 و چه در فیصله « عدم اثبات !!! دعوی » 1388 قطعاً مد نظر گرفته نمیشود ، مسأله این

است که چرا قوماندان قسیم جنگل‌باغ؛ قوماندان حکیم الله و مماثل های خورد و بزرگ آنها طی این همه سالها و به تبعیت از آنها «محاکم!!!» مربوط؛ این چنین فدایی و جانفشان عقب مدعی علیها و در دانه هایش ایستاده اند و برای آنها؟ حاضر اند همه آبروی خود و اسلام و جهاد و قضا را به باد دهند؟

ولی در مورد فرمایش شما که من دعوی را از طریق مرافعه دنبال کنم و موضوع انترنیتی جداگانه رسیده گی میشود؛ احتراماً عرض میدارم که تصور می‌کنم عرایض من در انترنیت و در دوسیه مربوط به غور کافی درک نشده است. من پس از اینکه کاملاً از وضع موجود و درجه اهلیت و صلاحیت و قدرت و استقلال محکمه و مراجع دیگر مأیوس شده ام از حق بیان شکایت و اعتراض و احتجاج خود در ملای عام استفاده کرده و طئی عریضه سرگشاده محاکمه کسانی را تقاضا نموده ام که شرع و قانون کشور را به بدترین وجه در مسند قضا لگد مال کرده و حرمت و شرافت قضا را به خاک زده اند. با حفظ ملاحظه هر تعبیر که هرکس مطابق میل و توان دراکه خود از آنها میکند؛ یک چیز باید قابل تردید نباشد که من عجالتاً از «خیانت، شر، فساد و قطاع الطریقی در مسند قضا» سخن می‌گویم و لذا فیصله مشروع و محکمه مشروع را سراغ ندارم؛ که در مورد آن - آنهم با اطمینان - طرح استیناف نمایم. لذا وکیل خویش به هدف پیشبرد دعوی را هم طی وثیقه نمبر 270-88/10/18 عزل نموده ام. (فوتوکاپی وثیقه) و تصادف عجیب خدایی این است که نخستین عریضه من به حضور رئیس جمهور وقت محترم برهان الدین ربانی هم با این جملات آغاز میشود که: یک دسته رهن فروش آپارتمان را دام ساخته و مرا اسیر و غارت نمودند!!

هنوز که هنوز است؛ من چه به نام محکمه و چه غیر آن فقط با همان دسته رهن مواجه هستم! به عکس آنچه وانمود میشود؛ دوسیه مربوط و عرایض من همه باصطلاح دشنام نیست؛ مالمال از اسناد و اثباتیه های بی شمار است؛ خوشبختانه اخیراً در پیش چشم جهانیان این هم ثابت شد که مبیعه اصلاً به لحاظ عرف و شرع و قانون ملکیت موروثی و حق صغیر نبوده است، نیست و بوده نمیتواند و همه چیز درین رابطه جعل و تزویر می باشد.

هنوز من در همه جا حتی چیزی منفعلانه تر از منطق و سر تمبه گی و زور آوری قوماندان حکیم الله را می بینم که در همان اول ها به پاسخ جلب شدید و اکید مدعی علیها؛ به ریاست حقوق نوشته بود؛ ما؛ بین عارض و معروض فیصله فرمودیم که پول عارض پس داده شود و قناعت جانبین فراهم گردیده است!!!! (فوتوکاپی)

بدینگونه من دو موضوع جداگانه انترنیتی و غیر انترنیتی ندارم. و در عرایض به حضور جهانیان روشن ساخته ام که چاره ای هم جز بجان خریدن عواقب معکوس و ناروا و بیدادگرانه آخرین دادخواهی و استثنائه علنی خود را نخواهم داشت. در وضع موجود همه حرف و کلام و اقدام من - نه به خاطر آپارتمان بلکه به خاطر احیا و اعلائی «حق» که معنای انسانیت ما و نام آفریدگار ماست - همین است و بس؛ و در

استقامت آن به مبارزهء مدنی خود با تمام اقدامات مقدور بشمول اعتصاب غذایی و خود سوزی ادامه خواهد داد .

شاید همین خواست خداوند است تا فریاد هزاران هموطنم که حتی جرئت و قدرت عرض و استغاثه عادی هم توسط جباران از ایشان سلب گردیده است ، با دود تن و روان من بلند شود . صرف به خاطر اینکه در قضاوت و تصمیم گیری شما از ارائه حقایق کوتاهی نکرده باشم ؛ اینک موارد مستند و متقن ذیل را هم خدمت تقدیم میدارم :

1- به پاسخ استعلام 1388/4/30 دیوان مدنی حوزه دوم - عمدتاً برای آنکه ببینید لحن من در مورد قضا و قاضی تا زمانیکه به تصور حقیقی بودن این ها بودم ؛ چگونه بوده است !؟

2- « منحیث دفع الدفع » که محکمه نامنهاد طبق وظیفهء قانونی اش، نه از من خواسته بود و نه به آن واقعی گذاشت .

3- تاریخچه و کرونولوژی جهاد فی سبیل الله !! بر سر آپارتمان ... با اینکه قبل از همه برای خودم ننگین و خفت بار است !

در عین حال بد نیست قرار حارنوالی نظارت بر تطبیق قانونیت در سال 1372 و نتیجه و نظریه کمسیون جعل و تزویر... در سال 1422(یا1380) را هم مدنظر گیرید ، شاید ترتیب کننده گان آنها هم به اندازه قضاوت دیوان مدنی حوزه 2 آدم بوده باشند !!

### با احترام - محمد عالم افتخار - کابل - افغانستان «

این متن نیز توأم با یاد داشت کوچکی در سایت های متذکره انترنیتی نشر گردید .

قرار اطلاعات غیر مستقیم ؛ ریاست تفتیش بالاخره تقریباً به واقعیت ها و حقایق موضوع پی برده و نظریهء بالنسبه مساعدی قایم و به تحریرات دارالانشای شورای عالی استره محکمه سپرده است و از اینکه موضوعات تحت کار جناب قاضی القضاات ؛ قبلاً باری هم از مطالعه و غور ریاست تدقیق و مطالعات قضایی میگذرد ؛ می باید تا کنون از آنجا نیز گذشته باشد . ولی اینکه طی یکسال کامل به سرانجامی نرسیده است ؛ حتماً دلایل و عواملی دارد که عقل من و شما از دریافت آن قاصر خواهد بود !!!

به هر حال محض یک یاد آوری سالگره گویان ؛ توجه شما را به یک قسمت کوچک متن ستون احکام «فیصله» محکمه! ابتدائیهء دیوان مدنی حوزه دوم کابل جلب میدارم ؛ تکیه بر مطالب و موضوعات دارای رنگ متفاوت از بنده میباشد :

خلاصهء جریان موضوع :

آپارتمان 25 بلاک 157 واقع مکروریان سوم که فعلاً تحت دعوی قرار دارد ... قبلاً حق و ملک متصرفه و ذوالیدی دولت بوده بعداً همین آپارتمان به اساس درخواستی سلطان محمد شوهر شاه جهان مدعی علیهای

مذکوره [ قرار مکتوب نمبر (6079 بر 1573) 1364/11/5 به کرایه امتیازی ] برای موصوف توزیع میگردد و سلطان محمد مذکور بعد از اینکه [؟؟؟] پول ده فیصد قیمت آپارتمان را [ قرار آویز نمبر 75 مؤرخ 1367/8/30 ] تحویل خزینه دولت نموده در [ دو ماه و ده روز پیش از آن یعنی 6/20 ] سال 1367 فوت گردیده و از متوفای مذکور پنج پسر ، یک دختر و یک زوجه ورثهء مستحق الارث باقی ماندند لاغیر که متوفای مذکور همین آپارتمان [ کرایه دولتی ] تحت دعوی را به وارثین خود به میراث گذاشته و وارثین در آپارتمان متذکره [ به کرایه امتیازی دولتی ] تصرفات بالمشاع داشتند و قباله نمبر 2441 بر 1052 مؤرخ 1371/10/5 را [ پنج سال بعد به پول محمد عالم و خدمات محمد عظیم رهنمای معاملات ] از اقراری وکیل دولت اخذ نموده اند .

از اینکه سه پسر و یک دختر سلطان محمد مذکور صغار بودند لهذا از طرف آنها مسلمات شاه جهان مذکوره که مادر آنها نیز میشود به اساس وثیقه شرعی نمبر 105 بر 1195 مؤرخ 1367/8/16 وصیه تعیین و مقرر میگردد و همین آپارتمان [ کرایه دولتی ] تحت دعوی را که متروکهء [؟؟؟] سلطان محمد متوفی مذکور مؤثر اش میشود در بدل مبلغ هشتاد لک افغانی به اساس ستهء رهنمای مؤرخ 1371/9/9 بالای محمد عالم ولد محمد قاسم مؤکل مدعی بالوکاله به فروش میرساند و از جمله مبلغ متذکره هجده لک و پنجاه هزار افغانی آنرا نقداً از مؤکل مدعی مذکور تسلیم میشود و با همین پول اقساط دین باقیمانده به ذمت مؤثر خود را به دولت تحویل و قبالهء فوق الذکر را از اقراری وکیل دولت به نام خود ، بنون کبیر و موصی لهم خود اخذ میدارد و متعهد میگردد که قبالهء مذکور را تکمیل و باقیماندهء پول خود را در موقع اقرار در محکمه اخذ میدارد و دو ماه و هشت روز بعد از بیع وثیقهء تجویز خط نمبر 161 بر 2708 مؤرخ 71/11/17 راجع به فروش آپارتمان تحت دعوی که در آن صغار نیز حقدار بودند ترتیب میگردد .

بعد از فروش آپارتمان مؤکل مدعی مذکور باقی پول را نمی دهد و شاه جهان مدعی علیها قباله را ترتیب نمی کند . بین آنها در محکمه ناحیه نهم شهر کابل دعوی صورت میگیرد و اما [ به دلیل سلطهء عدل جهادی و الهی ! که توسط هر قوماندان و تفنگدار اعمال میگردد ] در مورد کدام فیصله یا تصمیم گرفته نمیشود و دعوی بین هر دو طرف باقی می ماند و بالاخره دوسیه ذریعهء مکتوب 2059 بر 1196 مؤرخ 1388/4/14 آمریت تحریرات محکمه ابتدائیه حوزه دوم غرض انفصال شرعی به این دیوان مواصلت میورزد ... و مدعی بالوکاله مذکور درین دیوان چنین ادعا مینماید :

آپارتمان تحت دعوی را محمد عالم مؤکل من به اساس ستهء رهنمای مؤرخ 1371/9/9 از شاه جهان خانم سلطان محمد متوفی مذکور که از طرف اولادهای خود وصیه تعیین بود و در مورد تجویز خط محکمه نیز وجود دارد خریداری نموده و مبلغ هجده لک افغانی را شاه جهان از مؤکل من اخذ نموده و تعهد سپاریده که

قباله را برای شما میدهم اما تاکنون قباله برای مؤکلم نداده از محکمه میخواهم حکم خویش را صادر فرمایند در مورد اینکه شاه جهان مذکوره باقی پول خود را اخذ نموده و قباله را برای مؤکل من بدهد. و در مقابل مدعی علیها میگوید اپارتمان را فروش کرده بودم **روی شرایط** از اینکه مؤکل مدعی مذکور شرایط را برآورده نکرده و از طرف دیگر من صلاحیت فروش آنرا نداشتم بناءً بیع که خلاف صلاحیت من صورت گرفته درست نیست. از محکمه حوزه میخواهم به عدم اثبات دعوی مدعی اصدار حکم نمایند. بعد از بررسی دوسیه موضوع منتج به فیصله گردید که دلایل محکمه قرار ذیل میباشد:

استدلال دیوان مدنی محکمه ابتدائیه حوزه دوم شهر کابل:

از جریان اوراق دوسیه، دفع و مدافعات طرفین و تحقیقات و بررسی انجام شده و نظر به دلایل ذیل هیئت قضایی این دیوان به نتیجه رسیدند که دعوی بسم الله مدعی بالوکاله مذکور در مورد خرید اپارتمان 25 بلاک 157 واقع میکروریان سوم مؤجه و ثابت نبوده بلکه دفع شاه جهان مدعی علیهای بالاصاله مؤجه به نظر میرسد:

1- سلطان محمد شوهر و مؤرت [؟] مدعی علیهای بالاصاله عریضه بی سرپناهی خود را عنوانی ریاست دولت تقدیم میدارد که از طرف دولت [ اپارتمان 25 بلاک 157 در سال 1364 طور کرایه امتیازی ] برای شوهر موصوفه توزیع میگردد و بعد از تحویلی ده فیصد قیمت اپارتمان متذکره سند مؤقت مؤرخ 1367/12/8 را به دست می آورد و تا زمان حیات خود در آن اپارتمان زندگی میکند بعداً [ قبلاً پنج ماه و بیست روز پیش از گرفتن سند ملکیت مؤقت ] در [ 6/20 ] سال 1367 وفات نموده و اپارتمان [ کرایه ] متذکره را [ طبق شریعت جنگل و جنگلباغ ] برای وارثین خود به میراث [؟] می گذارد. و بعداً شاه جهان مذکوره به اساس وصایت خط 105 بر مؤرخ 1367/8/16 مرتبه محکمه ناحیه نهم از طرف اولاد های صغار سلطان محمد مذکور به صفت وصیه تعیین میشود و باقی اقساط قیمت اپارتمان متذکره را که سلطان محمد متوفی در حیات خود تحویل نکرده بود تحویل خزینه دولت نموده و قباله شرعی 2441 بر 1052 مؤرخ 71/10/5 را [ با پولی که پس از فروش پیشکی متکی بر سند مؤقت ملکیت ده فیصد قرار سته رهنما مؤرخ 1371/9/9 از محمد عالم دریافت میکند ] از دولت اخذ میدارد و به اساس این قباله [ که توسط پول محمد عالم یکماه پس از فروش اپارتمان بالای موصوف حصول شده ] ملکیت وارثین سلطان محمد متوفی مذکور بشمول مدعی علیها در اپارتمان 25 بلاک 157 تحت دعوی ثابت بوده و از مندرج قباله دست داشته وارثین متوفی مذکور [ به استثنای فیصله کمیسیون ذیصلاح تدویر و مراقبت مکروریانها برای تصویب فروش اپارتمان از طرف شاه جهان مذکور بالای محمد عالم مشتری پس از تحویلی سبسایدی طبق عرض و حضور و اقرار و اصرار و فغان و زاری شخص شاه جهان و پسران کبیرش و مبتنی بر اسناد دست داشته وئ به شمول تجویز خط (161) و مخصوصاً به ارئه و به اعتبار همین تجویز خط جعلی! و تحویلی مبلغ (522375) افغانی طی آویز

نمبر (26 تاریخ 1371/12/24) بابت سببایدی که نیمه آن را هم محمد عالم بیرون از قیمت آپارتمان پرداخته است [هیچ سند اجرا نشده که ملکیت آنها از این آپارتمان به کس دیگر انتقال کرده باشد و اینکه مدعی بالوکاله میگوید محمد عالم مؤکل من آپارتمان تحت دعوی را به اساس سته رهنمای مورخ 1371/9/9 از شاه جهان خریداری نموده درست نیست چراکه مدعی علیهای مذکوره در نداشتن صلاحیت قانونی از طرف وارثین سلطان متوفای مذکور به اساس این سته رهنما که پر از نواقص میباشد آپارتمان متذکره را به فروش رسانیده پس این بیع کاملاً از دیدگاه شریعت و قانون نافذ کشور [جنگل] درست نیست به منزله این است که گویا هیچ بیع صورت نگرفته .

2- سته رهنمای مؤرخ 1371/9/9 مطابق به قانون ترتیب نگردیده چرا که [دربخش چاپی و متحدالمال] این سته آپارتمان ملکیت شخصی مدعی علیها ذکر گردیده در حالیکه آپارتمان تحت دعوی موروثی بوده نه شخصی و در سته رهنما تنها نام شاه جهان مدعی علیها که یکی از وارثین و وصیه اولاد صغار سلطان مذکور بوده ذکر گردیده و نام دو پسر کبیر متوفی مذکور هریک رحمت الله و شاه محمود [با اینکه شاه محمود منحیت شاهد معامله و اخذ کننده و رسید دهنده مشترک اقلام پولی همیشه همراه مادرش شاه جهان خانم بوده و 12 بار در آن شصت و امضا گذاشته] درج نگردیده ؛ در حالیکه از طرف این دو پسر شاه جهان مذکوره صلاحیت فروش را نداشته چرا که از طرف آنها وکالت به دست نیاورده بود ایجاب میکرد این دو پسر فوق الذکر نیز به صفت بایعان در فروش نقش میداشتند و این طور نشده .

از اینکه آپارتمان تحت دعوی ملکیت تمام وارثین [؟] سلطان محمد متوفی مذکور میباشد پس شاه جهان مدعی علیها که یکی از وارثین سلطان محمد متوفای مذکور است نمی تواند به تنهایی خود آنرا به فروش برساند . اگر این سته ترتیب هم گردیده چونکه تمام وارثین و یا یکی از آنها به وصایت و وکالت از طرف دیگران در آن ذکر نگردیده بناءً این سته رهنما یک سند معتبر به حساب نمی آید و نمی توانیم بگوئیم بیع که به اساس این سته صورت گرفته درست است و این سته برای اینکه محمد عالم مؤکل مدعی مذکور این آپارتمان را از شاه جهان مدعی علیها خریده منحیت دلیل اثبات شده نمیتواند .

3- تجویز خط 161 بر 2708 مؤرخ 1371/11/17 که جهت کسب صلاحیت شاه جهان مذکوره در فروش آپارتمان متذکره ترتیب گردیده به دو دلیل اساس قانونی ندارد .

اول : تجویز خط مذکور ثبت محفوظ قضا ندارد چرا که دیوان مدنی محکمه حوزه دوم ذریعه استعلام مؤرخ 1371/5/4 از مخزن ریاست استیناف ولایت کابل ثبت محفوظ تجویز خط متذکره را معلومات خواست که مخزن مذکور در جواب استعلام فوق چنین تحریر داشته اند :

تجویز خط به کنده وصایت مطابقت ندارد و به ملاحظه جدول تجویز خط 161 بر 2708 سال 1371 مرتبه محکمه ناحیه نهم شهر کابل به مخزن تحویل داده نشده است .

دوم : تجویز خط در 1371/11/17 ترتیب شده در حالیکه ستهء رهنما به تاریخ 1371/9/9 میباشد پس تجویز خط بعد از ستهء رهنما [ هکذا بعد از قبالةء شرعی 2441 بر 1052 مؤرخ 71/10/5 ] ترتیب گردیده و در بین ترتیب هردو دو ماه و هشت روز [ و یک ماه و 12 روز ] فاصله وجود دارد. در صورتیکه در قسمت فروش ملکیت صغار تجویز محکمه ذیصلاح آن وجود نداشته باشد هیچ شخص حتی وصی یا وصیهء آنها نمی توانند آن ملکیت را به فروش برسانند [و مقابلتاً در صورتیکه در قسمت خرید ملکیت برای صغار با پول محمد عالم تجویز محکمه ذیصلاح آن وجود نداشته باشد وصی یا وصیهء آنها نمی توانند آن ملکیت را خریداری کنند! لذا اساساً اینکه ملکیت به صغار تعلق داشته باشد؛ بی معنی و باطل است؛ این ملکیت جز از محمد عالم؛ از کس دیگر نیست و شاه جهان در قبال صحنه سازی ها و کا روایی های خود، صرف مقداری پول از او طلب دارد.]

و اگر مدعی بالوکاله میگوید شاه جهان مدعی علیها اپارتمان متذکره را در حال داشتن صلاحیت قانونی بعد از ترتیب تجویز خط و به اساس ستهء رهنما برای محمد عالم مؤکل من فروخته از اینکه در حین عقد بیع تجویز محکمه ذیصلاح موجود نبوده بیع خلاف قانون و در حال داشتن صلاحیت قانونی صورت گرفته اساس قانونی ندارد. [ هکذا از اینکه در حین عقد خرید از دولت تجویز محکمه ذیصلاح موجود نبوده اقدام اکتیاع اپارتمان با پیش پرداخت ده فیصد و بالاخره تحویلی همزمان تمامی اقساط به پول محمد عالم و اخذ قبالةء اپارتمان از دولت بیع خلاف قانون و در حال داشتن صلاحیت قانونی صورت گرفته اساس قانونی ندارد ] از طرف دیگر طبق ماده (1935) قانون مدنی فروش ملکیت مشاع توسط یکی از شرکا در صورتیکه ضرر به شریک و یا شرکای دیگر باشد جواز ندارد [اینکه اصل سرمایهء این شرکت از محمد عالم مشتری و مدعی باشد؛ کوچکترین اهمیت ندارد؛ فقط شرکای جهادیار و مقاومت پناه نزد شریعت جنگلباغ ... مهم و اساسی اند]؛ درین صورت هم اپارتمان تحت دعوی قابل تقسیم نبوده و در فروش آن ضرر به شرکای دیگر است. در فروش اپارتمان متذکره شاه جهان مدعی علیها از طرف چهار وارث وصیه تعیین بوده و از طرف دو وارث دیگر که کبیر بودند وکالت نداشته بناءً بیع از طرف تمام وارثین درست نیست و این بیع در قسمت سهم خود شاه جهان مذکوره از اینکه ضرر به وارثین دیگر است جواز ندارد [ ضرر به محمد عالم مشتری و مدعی، در چشم این قانون و شریعت ضرر نیست چرا که غنیمت جهاد و مقاومت! شمرده می شود. ]

4 - بیع بین شاه جهان مدعی علیها و محمد عالم مؤکل مدعی بالوکاله مذکور به اساس شرط اعطای تمام پول قیمت اپارتمان آنهم نقداً صورت گرفته اما محمد عالم مذکور تا اکنون باقی پول قیمت اپارتمان را نداده است و در بیع قانوناً اول پول داده میشود بعداً مبیعه قبض میگردد. درین بیع که اصلاً صحت نداشته به جز هجده لک افغانی از تمام قیمت اپارتمان باقی پول آن داده نشده و [ به زور قوماندانان غند نمبر 1 جهادی جنرال قسیم جنگلباغ و استخبارات نظامی جنرال ظاهر اغبر و غازیان دیگر ] از طرف محمد عالم مذکور در

آپارتمان متذکره قبض هم صورت نگرفته روی همین دلیل بوده که اندکی بعد در 1372/6/26 یعنی ده ماه پس از عقد بیع، اخذ و حیف و میل کردن 18 لک و پنجاه هزار افغانی + نیمه پول سبسایدی و تأمین تمامی مخارج آپارتمان و مایحتاج حیاتی صغیر و کبیرش، به مدد قوماندانان جهادی حکیم الله خان، جنرال قسیم جنگل‌باغ و غیره و شش ماه پس از عرض و داد و استغاثه محمد عالم [از طرف شاه جهان دعوی صورت میگیرد. و اگر مدعی بالوکاله مذکور میگوید که درین بیع مؤکل من هجده لک افغانی را برای شاه جهان مذکوره داده قرار بود باقی پول آنرا در محکمه بدهد و قباله را اخذ نماید این دلیل مدعی مذکور نیز برای اثبات دعوی اش درست و کافی نبوده چرا که قبض البدلین [که شرط بیع است صورت نگرفته بازهم گفته نمی توانیم که این بیع درست است.

نتیجه :

چونکه وارثین سلطان محمد متوفی مذکور قباله شرعی 2441 بر 1052 مؤرخ 1371/10/5 را [که با پول محمد عالم مشتری و به مدد محمد عظیم رهنمای معاملات همسایه در به دیوار شان از دولت گرفته شده] به دست دارند و مؤکل مدعی مذکور کدام سند مبطل آنرا ندارد و سته رهنما را که به دست دارد [و حاوی سندات 12 مرتبه ای اخذ و قبض 18 لک و پنجاه هزار افغانی ثمن مبیعه توسط شاه جهان و پسر کبیرش شاه محمود و اخاذی نیمه پول سبسایدی یعنی 270 هزار افغانی مزید است] نسبت نواقصات که در آن وجود دارد و حتی عقد در این سته توسط مذکوره صحت نداشته بناءً اساس قانونی [جنگل‌باغی] ندارد و از طرف دیگر شاه جهان بدون تجویز محکمه مطابق بند (1) ماده (404) قانون مدنی صلاحیت [خرید و] فروش آپارتمان تحت دعوی را که ملکیت صغار بود نداشت بازهم در خارج از صلاحیت خود این آپارتمان را [از دولت خریده و به محمد عالم] فروخته و سته رهنما را ترتیب کرده [هیچ پروا ندارد چرا که موصوفه در عقبه سنگر جهاد و مقاومت! قرار داشته و این غنیمت هم مثل سایر غنائم که از شهر کابل و سراسر افغانستان نصیب جهادیان و مقاومتیان! گردیده؛ چیزی نیست] و ضمناً دو پسر سلطان محمد متوفی به نام های شاه محمود و رحمت الله کبیر بودند و شاه جهان مذکوره از طرف آنها وکالت هم نداشت و خود آنها صلاحیت تصرف و فروش را در آپارتمان تحت دعوی که ملکیت موروثی پدری شان [و یک عطیه دولت کمونیستی به کرایه امتیازی] بود؛ داشتند و باید در سته رهنما شصت و امضای این دو نیز می بود که [غیر از 13 مرتبه] وجود ندارد و بدون اینکه این دو پسر آپارتمان را بفروشدند و در سته رهنما شصت بگذارند از طرف شاه جهان فروش گردیده و آنهم در حالتی فروش گردیده که بدون این دو پسر سه پسر و یک دختر دیگر از متوفی مذکور صغیر بودند و تجویز محکمه ذیصلاح در مورد فروش آپارتمان که صغار نیز در آن شریک بودند وجود نداشته. دلایل و جریانات فوق که از بررسی و تحقیق اوراق دوسیه [تا جایکه میل و اراده و یا مجبوریت و محدودیت ما قضاات امر بر و گوش به فرمان زور آوران جنگل‌باغی و پنجشیری ... اجازه داده] به دست آمده

کلاً به عدم اثبات دعوی مدعی بالوکاله مذکور و موجه بودن دفاعیه مدعی علیهای موصوفه [ جهادیه مقاومتیه شمالیه قسیمیه حکیمیه پنجشیرییه اغبرییه قانونیه ... ] می باشد . بناءً ما هیئت قضایی این دیوان در مورد حکم ذیل را صادر نمودیم .

نص حکم :

ما هیئت قضایی ریاست دیوان مدنی محکمه ابتدائیه حوزه دوم شهر کابل در جلسه قضایی تاریخی 1388/7/27 خویش تحت ریاست رئیس صاحب محکمه حوزه دوم به حضور داشت طرفین دعوی هریک بسم الله ولد فیض الله مدعی بالوکاله و شاه جهان بنت عبدالغفور مدعی علیها که در مورد یک باب اپارتمان 25 بلاک 157 مندرج قباله شرعی 2441 بر 1052 مؤرخ 71/10/5 دایر شده بود ؛ نظر به جریانات فوق و متکی به هدایت فقره ( 7 ) ماده (259) قانون اصول محاکمات مدنی و ماده ( 287 ) قانون مذکور بر عدم اثبات دعوی مدعی بالوکاله مذکور به اتفاق آراء حکم نمودیم و [ طبق الیهامات دریافتی و عرف تعدیل شده جهاد و مقاومت! ] برای مدعی بالوکاله گفتیم تو و مؤکل تان من بعد در خصوص مدعی بهای فوق غرضدار نباشید . چراکه درست و دقیقاً مطابق آنچه مؤکل شما عنوانی شورای ملی حضرت قانونی صاحب ؛ پیشنهاد کرده بود ؛ پول ها و مصارف و خسارات شما به حساب غنایم جهاد و مقاومت! معامله گردیده است .

قاضی معراج الدین ( حامدی ) رئیس دیوان مدنی محکمه حوزه دوم

قاضی عبدالمصور مصمم عضو دیوان مدنی

ولی احمد (عاصم) رئیس محکمه ابتدائیه حوزه دوم کابل

تفصیل منجمله در لینک : <http://www.ariaye.com/dari6/ejtemai/eftekhar.html>

این متن و عریضه سرگشاده مربوط ، تصادفاً مورد توجه و عنایت یکتن از قضات کارکشته و احتمالاً متقاعد کشور قرار گرفت و ایشان لطف فرموده تحلیل و تجزیه بیحد جالب و رسای قانونی و قضایی از آن به عمل آورده و نتیجه را در انترنیت به نشر رسانیدند . درین تحلیل و تجزیه مسلکی و کارشناسانه ؛ من ؛ به حقایق و ظرافت هایی متوجه شدم که قبلاً برایم حتی قابل تصور نبود .

جناب قاضی س.د . دادگر به وضوح ثابت نمودند که مدعا بها اصلاً ملکیت موروثی نبوده و نیست ( که البته بود و نبود آن به حق و ادعای من تأثیری ندارد ولی از نظر لجاجت و تفتین و تزویر مدعی علیه و حامیان جهادی - مقاومتی !!! آن قابل توجه است ! ) تا پای صغیر و کبیری در آن به میان آید و از این گذشته بهانه

تراشی های غوغایی «میراث و صغیر و کبیر» را سراپا عمل جرمی شدید شرعی یعنی « جعل و تزویر» شناختند . لذا به جاست که بیشتر از همه تحلیل و استنتاج جناب قاضی دادگر را با هم بخوانیم که تحت عنوان « آنچه که نه میراثی و نه حق صغیرا» انتشار یافته است :((.....

**خلاصه مطلب :**

- \* « سند یک دعوای حقوقی » ؛ در حقیقت سند افتضاح جانانه و محکومیت ساخت و بافت دستگاه ها و سیستم جاری قضایی افغانستان است ؛ اینکه کسی آنرا نادیده بگیرد و با این شانه بالا انداختن که خوب « زیر سایه این درخت روئیده می نشینیم » از آن رد شود ؛ میزان رسوایی و محکومیت را بالا می برد و بس !
- \* این سند با تسلط و توانایی و روشنایی کم نظیر مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته خیلی به وقت و زمان مناسب انتشار یافته است و میتواند شعار ها و دعوای مبارزه با فساد را در دولت کنونی قویاً چلینج کند .
- \* فیصله محکمه ایکه مبنای این سند و تحلیلات آن است ؛ خبر از آن میدهد که مسند های قضا انباشته از نا اهلان و نادانانی است که به نادانی و بیسوادی خود هم نمیدانند .
- \* اپارتمان مورد دعوی مطلقاً ملکیت میراثی نیست !
- \* فیصله ؛ سمبول تنظیم ، دولت اسلامی! و قوه قضائیه وامانده در دهلیز های تاریک قرون وسطی است .
- \* مدعی علیه در متن فیصله مقرر ( اقرار کننده ) بوده و دعوی بالایش ثابت است ؛ لذا استنتاج « عدم اثبات دعوی » توسط محکمه سهوی قضایی نه بلکه جرم قضایی است !
- \* قضیانی بدین سطح و سویه ؛ جز طرد از مسند قضا استحقاقی ندارند .

**آپارتمان مدعی بها مطلقاً ملکیت موروثی نیست !**

به موارد ذیل عطف توجه بفرمائید ؛ به گمانم خیلی چیز ها روش میشود :  
در فیصله نمبر 41 بر 174 محکمه ابتدائیه دیوان مدنی حوزه 2 کابل حکم اساسی این است که اپارتمان مورد بحث ملکیت موروثی است .

من از قلب و وجدان سه قاضی ایکه این حکم را نوشته کرده اند ؛ علم غیب ندارم . بنده فرض میکنم که این قاضی صاحبان همین قدر سواد شرعی و قانونی دارند و بدون کدام غرض و مرض دیگر، عقل شان همین قدر قد داده است . به فحوای « تا مرد سخن نگفته باشد \* عیب و هنرش نهفته باشد » فیصله ؛ سخن آنان است و لذا با این « سخن » که حتماً برای آن خیلی زور هم زده اند ؛ آنان عیب و هنر خود را برملا کرده اند!  
بنبید کور هم میدانند که دلده شور است . هیأت قضایی در « خلاصه جریان موضوع » فیصله خط می نویسد :  
« اپارتمان 25 بلاک 157 واقع مکروریان سوم که فعلاً تحت دعوی قرار دارد و.. قبلاً حق و ملک متصرفه و ذوالیدی دولت بوده بعداً همین آپارتمان به اساس درخواستی سلطان محمد شوهر شاه جهان مدعی علیهای مذکوره برای موصوف توزیع میگردد و سلطان محمد مذکور بعد از اینکه پول ده فیصد قیمت آپارتمان را

تحويل خزينه دولت نموده در سال 1367 فوت گرديده و از متوفای مذکور پنج پسر ، یک دختر و یک زوجه ورثهء مستحق الارث باقی ماندند لاغير که متوفای مذکور همين اپارتمان تحت دعوی را به وارثين خود به ميراث گذاشته و وارثين در اپارتمان متذکره تصرفات بالمشاع داشتند و قباله نمبر 2441 بر 1052 مؤرخ 1371/10/5 را از اقراری وکیل دولت اخذ نموده اند .

3 قاضی عالیجناب به حکم مواد متعدد « مجله الاحکام » ، قانون مدنی افغانستان ، قانون اصول محاکمات مدنی و حتی ظاهر قضیه مبني بر اینکه قباله آپارتمان در 1371/10/5 یعنی پنجسال پس از مرگ سلطان محمد اخذ شده ؛ به درجهء اول مکلفیت داشتند که اوضاع انتقال « حق و ملک متصرفه و ذوالیدی » دولت را به « حق و ملک متصرفه و ذوالیدی » سلطان محمد مذکور برای خود معلوم نمایند . باید از خود می پرسیدند که آیا محضاً « توزیع گردیدن » یا « تحویلی ده فیصد » برای وی ؛ ایجاد مالکیت میکرده است یا نه ؟

قابل ذکر است که کشور ما قوانین خوبی دارد با اینکه کاملاً جوابگوی نیاز های زمان نیست ؛ اما زمینه اینهمه بیچاره گی و درمانده گی را که محاکم ما و مردم سیا روز مارا فرا گرفته فراهم نمی سازد . مسأله ؛ مسألهء فقدان سواد و دانش قانون و اراده برای دانش قانون و پابندی به آن است ...

در مورد قضایای مرتبط به مکروریان ها نه تنها اهل خبره بلکه بالاتر از اهل خبره ؛ مطلعان ذیصلاح و مسؤل در ادارهء تدویر و مراقبت مکروریانها به طور دایمی تشریف دارند و هر آپارتمان نزد آنان دوسیه و سجل و سوانح مشخص و جداگانه داشته همه آنچه معلومات دقیق و وثیق در باره کار باشد ؛ آنجا موجود و مورد دسترس است .

من در این زمینه از مؤسسه تصدی تدویر و مراقبت مکروریانها تلفونی معلومات کردم . « توزیع » اپارتمان های مکروریان قبل از سال 1367 و پس از آن هم در بدل کرایه دولتی صورت میگرفته است . لهذا سلطان محمد مستأجر بوده نه مالک و حتی « مستأجر بودن » او و ورثه اش تا همين تاریخ اجرای قباله یعنی 1371/10/5 ادامه داشته . لهذا تا همين تاریخ آپارتمان کماکان « حق و ملک متصرفه و ذوالیدی دولت » بوده است .

به این صورت ولو که سلطان محمد پول ده فیصد هم تحويل کرده و سند مؤقت هم میگرفت ؛ شرعاً و قانوناً مالک حساب شده نمی توانست . در حالیکه تاریخ دقیق فوت سلطان محمد اجاره نشین 1367 /6/20 بوده و تاریخ تحویلی ده فیصد 1367/8/30 دو ماه و ده روز پس از مرگ متوفی است . البته پول ده فیصد به نام سلطان محمد تحويل بانک شده و درین مورد قضات محترم صادق اند . گویا سلطان محمد مانند اصحاب کهف باری زنده شده ، آمده و دولت را وادار به تملیک آپارتمان به ورثه اش ساخته و آنگاه خاطر جمع به قبرستان برگشته است !

اگر این فرض محال باشد؛ آشکارا این عمل « جعل » تعریف میشود. درین استقامت ماده 1387 قانون مدنی افغانستان که البته مطابق شریعت غرای محمدی است قابل توجه میباشد که مشعر است:

« اجاره به وفات اجاره دهنده یا اجاره گیرنده خاتمه نمی یابد. با وصف آن ورثه اجاره گیرنده در صورت وفات وئ می توانند انتهای عقد اجاره را مبنی بر اثبات اینکه عواید شان به سبب فوت مؤرث تحمل دوام اجاره را نداشته یا اجاره از حدود احتیاج شان خارج گردیده است؛ مطالبه نمایند...» با مشاهده کلمه « مؤرث » در همچو احکام قانونی کسانی از قماش صادرکننده گان فیصله مورد بحث خیال میکنند که مال یا عقار مورد اجاره؛ میتواند به میراث هم برده شود. اما فهم قضیه مقداری عقل بیشتر و گوش پهنتر - و نه درازتر! - ضرورت دارد.

درست این است که با فوت « اجاره گیرنده » از قبیل مرحوم سلطان محمد؛ اجاره خاتمه نمی یابد یعنی بلافاصله بازمانده گان مستأجر یک اپارتمان دولتی از مزایا و تکالیف آن اجاره منفک نمیشوند. در ماده فوق حالتی در نظر گرفته شده که اگر ضرورت اجاره با وفات اجاره گیرنده خاتمه یابد و یا بازماندگان او توان پرداخت اجاره بها را در آینده نداشته باشند؛ میتوانند فسخ اجاره را مطالبه نمایند. این حکم متقابلاً به معنای آن است که اگر بازماندگان اجاره نشین شرایط اجاره را به نفع خود یافتند؛ میتوانند به تداوم اجاره بپردازند.

این همان مورد اجاره به نرخ امتیازی توسط اجاره دهنده ای چون دولت در اپارتمان های مکروریان است. اما به هیچ وجه من الوجوه «عین» و عقار مورد اجاره منجمله اپارتمان مکروریان جزء مواریث اجاره گیرنده متوفی شمرده شده نمیتواند تا به ورثه او به ارث باقی مانده و مورد ترکه قرار گیرد. ملکیت از آن اجاره دهنده یعنی دولت است و دولت منحیث شخصیت حقوقی این قدر زود نمی میرد؛ ولو که رؤسا و کارکنان آن هزار در هزار بار بمیرند!

هكذا ماده 1371 قانون مدنی اشعار میدارد:

عین اجاره شده نزد اجاره گیرنده امانت شمرده شده به اهتمام آن مکلف و از تلف شدن و نقصانی که ناشی از استعمال عادی نباشد؛ مسؤل میباشد.

نتیجه همان است که سلطان محمد متوفی متأسفانه شانس مالک شدن نیافته است تا ملکیت خود را به وارثان خود به ارث گذارد. او در حالی مرده است که « اجاره گیرنده » و مستأجر بوده و اپارتمان نزدش امانت!

به عبارت دیگر اپارتمان 25 بلاک 157 در زمان مورد بحث؛ فقط عقار اجاره ای و امانت دولتی بوده و بازماندگان اجاره گیرنده؛ از آنجا که شرایط اجاره را به نفع خود یافته اند فسخ اجاره را مطالبه ننموده و منحیث اجاره گیرنده بعدی به سکنا و بود و باش در آن ادامه داده اند.

**آپارتمان مدعی بها بعد از قباله فقط ملکیت مدعی علیها میباشد!**

پس از این حقیقت آفتابی است که قضیه نامزد شدن آپارتمانها به ملکیت خواهندگان طی اقساط طویل المدت در میان می آید و خانم مرحوم سلطان محمد تقاضای خریداری آپارتمان طرف اجاره اش را میکند و هر طوری هست این خواستش اجابت میشود و اما پول ده فیصد پیش پرداخت را به نام شوهر مُرده و خاک شده اش تحویل میدارد تا در روز معین از این خدعه و تزویر برای میراثی وانمود کردن آپارتمان بهره گیری نماید .

بدینگونه وقتی پرده « جعل » را بدریم ؛ متقاضی نامزدی آپارتمان به ملکیت طی اقساط معینه ؛ جز شاه جهان خانم کسی نیست . اینکه شاه جهان وثیقه حصر وراثت و وصایت (105بر1195) مؤرخ 1367/8/16 را در دست داشته است ؛ هیچگونه ربط شرعی و قانونی به قضیه ندارد . این وثیقه صرف صلاحیت دریافت و خرج معاشات تقاعدی همسرش را به نفع ایتمام به او میداده است و بس .

لذا ادعای اینکه او آپارتمان مورد اجاره شوهرش را برای صغار و ورثه خریداری کرده است ؛ کوچکترین بنیاد شرعی و قانونی ندارد .

از طرف دیگر ماده 304 قانون مدنی حکم میکند :

« وصی نمیتواند بدون اجازهء محکمه با صلاحیت در اموال شخص تحت وصایت خود تصرفات ذیل را به عمل آورد :

1- خرید و فروش ، مقایضه ، شراکت ، رهن ، قرض دادن و هر نوع تصرف دیگریکه موجب انتقال ملکیت یا اثبات حق عینی گردد .

2- 3-4-5-6-7-8-9-10-11-12-13-14-15»

لذا او به حیث وصی صلاحیت خریداری آپارتمان و هیچ مال و ملکیت را برای صغار نداشته و نمی توانسته است داشته باشد . حکمت این اصل قانونی و حکم شرعی در چیست ؟

در اینکه خریداری یک مال و ملک نیازمند دادن پول و مال و ملک صغیر به بدل آن است ؛ هرگاه شرع و قانون این راه را باز بگذارد ؛ اوصیا از آن سوء استفاده میکنند ؛ دارای ها و حقوق فراوان صغیر را در توطئه های خریداری ضایع میسازند .

مزید بر اینها آپارتمان زیر اجاره سلطان محمد ؛ ملکیت دولت است و لذا به صغار و کبار سلطان محمد ربطی ندارد و حکم « اموال شخص تحت وصایت » را دارا بوده نمیتواند ؛ لهذا خود شاه جهان مانند هر تبعهء دیگر افغانستان داوطلب خریداری آپارتمان گردیده و این تقاضایش تحت شرایط پذیرفته شده است ولی شاه جهان مانند دیگران تا زمانی مالک کامل الحقوق آپارتمان نیست که شرایط عقد « بیع مشروط » کامل نشده است . این شرایط به تاریخ 1371/10/5 کامل میشود که در نتیجه توسط قبالهء نمبر 2441بر1052 ملکیت از

دولت به شاه جهان انتقال داده میشود. اینکه شاه جهان و دیگران - از مسؤلان تدویر و مراقبت مکروریانها تا قضات محکمه .. در این بیع و شرا و قبالة جز شاه جهان کسان دیگری را هم به نام صغار و کبار وارد میکنند؛ اقدامات پا در هوا و اصولاً جعلی و تزویری است!

اما چطور و از چه راهی شرایط بیع مشروط اپارتمان به نفع شاه جهان تکمیل میشود؟ این شرایط همان تحویلی مکمل اقساط اپارتمان است و شاه جهان به همین سبب اپارتمان را طبق معمول و مروج به تاریخ 1371/9/9 (یکماه پیش از قبالة مذکور) از طریق رهنمای معاملات افغان بالای محمد عالم ولد محمد قاسم پیش فروش کرده و پول لازم را جهت تحویلی به دولت از وی به دست می آورد؛ لهذا پول محمد عالم است که اپارتمان و قبالة و ملکیت را برای شاه جهان میگرداند و اینک شاه جهان در برابر محمد عالم حسب عرف و رواج و عنعنات و شرف و اسلامیت و طبق احکام قانون بخصوص احکام مربوط به «وجایب بایع» در قانون مدنی افغانستان مکلف است که قبالة دومی اپارتمان را به نام وی ترتیب و همراه با اپارتمان با بدرقه سپاس و قدر دانی تقدیمش بدارد. چنانکه هزاران انسان و مسلمان دیگر اطراف و حوالی کرده اند و میکنند.

ناگفته نماند که شاه جهان این راه را تا تمامی مراحل لازم در تدویر و مراقبت مکروریانها؛ شاروالی کابل و غیره طی میکند؛ منجمله از آنجا که جعلاً اپارتمان را موروثی جا زده؛ برای باصطلاح صلاحیت فروش سهم صغار تجویز خط شرعی هم درست میکند؛ در حالیکه اگر واقعاً سهم صغاری در بین بود باید برای صلاحیت خرید آن از دولت به پول محمد عالم نیز تجویز خط صادر میگردید. به هر حال در آخرین لحظات ترتیب قبالة دومی؛ فدائیان! اسلام و جهاد و مقاومت دستش را میگیرند و طی 17 سال مانع این کار میگردند و آخر الامر محکمه ابتدائیه دیوان مدنی حوزه 2 کابل به این اعمال و رفتار شکل فیصله شرعی میدهد.

یادمان نرود که نه تنها «مکتوب توزیع» بلکه تحویلی ده فیصد و سند مؤقت ملکیت اپارتمانها مخصوصاً در دوره دولت اسلامی استاد برهان الدین ربانی و جمعیت اسلامی افغانستان؛ عملاً کوچکترین اعتبار و قوت نداشت. شخصاً کسان زیادی را شاهد بوده ام که سند ده فیصد و ملکیت مؤقت اپارتمان داشتند؛ مخصوصاً به دلیل اینکه قدرت پرداخت یکدم اقساط باقیمانده را دارا نبودند یا مجبوراً بشخصه بیجای شده بودند؛ فامیلها و بستگانشان توسط قوماندانان جهاد و مقاومت و ملیشه از اپارتمانها کشیده شده و از طریق همین قضات عالیجناب که چنین فیصله صادر کرده اند؛ صاحب قبالة ها شدند و غالباً هم بلافاصله اپارتمانهای به غنیمت گرفته را به مبالغ چند برابر فروخته «پول شویی» کردند و از قرار داشتن در معرض عکس العمل بلاواسطه خود را رهنیدند.....

فکر میکنم اداره تدویر و مراقبت مکروریانها درین استقامت معلومات زیاد در دست دارد و به شرطی که از ناحیه اجراءات غیر قانونی تحمیل شده بر آن؛ لحاظ گردد؛ خیلی از دزدان را با پشتاره به دست خواهد داد

. مخصوصاً این جدول عظیم را که چقدر کسانی که دولت برایشان آپارتمان توزیع کرده بوده ؛ خود و ورثه شان از آپارتمان ها با زور و ظلم بیرون انداخته شده اند و چقدر کسان و ورثه شان با وصف تحویلی ده فیصد و در دست داشتن سند مؤقت ملکیت نیز به سرنوشت مشابه گرفتار آمده اند؟؟!.....

بگذریم . بهانهء دیگر قضات محترم عدم موجودیت « ثبت محفوظ قضایی » تجویز خط مذکور است که با عکس و شصت شاه جهان خانم و حقایق وضع و روز او مزین میباشد و شاه محمود پسر ارشدش یکی از دوشاهد شرعی آن بوده ؛ احتمالاً شاهد دومی هم حیات خواهد بود . در صورت بیمورد بودن هم ؛ بایست مسأله از قضات ترتیب کننده آن در سال 1371 که لااقل تمامی شان هنوز نمرده اند ؛ و هکذا از شهود شرعی باز پرس به عمل آید.

کسانیکه با وضع کابل در نیمهء دوم سال 1371 و اوج تنظیم جنگی های اسلامی و اسلام جنگی های تنظیمی - ملیشه ای آشنا هستند ؛ نیک میدانند که اکثراً قوماندانان بیباک جهادی و مقاومتی و ملیشه ای چه به آسانی میتوانستند بر اسناد دولتی به شمول مخزن ثبت وثایق دستبرد بزنند . لذا آیا قوماندان قسیم و حکیم الله و دیگران که معلوم نیست روی چه انگیزه پشت و پناه مدعی علیها شده بودند ؛ نمیتوانستند ؛ چیزی به نام « ثبت محفوظ قضا » را نابود کنند؟!

برای همین گونه احتمالات است که اصول محاکمات مدنی تأکید دارد :  
ماده 498:

قاضی باید علاوه بر قوانین نافذ کشور و احکام شریعت اسلامی بر عرف ، عادات و عنعنات عمومی جامعه وقوف کافی داشته باشد .

مگر « عادات » قوماندانان و جنگسالاران نو به دوران رسیده در سال های « دولت اسلامی » چگونه بود ، در سال های حاکمیت طالبان چگونه و در سال های حکومت دست نشاندهء مستقیم امریکائیان چگونه ؟ مگر هدف قانون منجمله « وقوف کافی » قاضی بر کلیهء این موارد نیست؟!

حتی قاضی باید با اطلاعاتی که « استخباراتی » گفته میشود و هنوز عامه مردم از آنها بی خبر اند ؛ « وقوف کافی » داشته باشد تا قضاوت کرده بتواند!!

**مدعی علیها اقرار است و دعوی ثابت!**

لطفاً پیش از همه به این ماده قانون اصول محاکمات مدنی که برگردان نص قاطع شرعی است توجه نمائید :  
ماده پنجمدم :

قضا مظهر است و نه مَثَبِت ؛ محکوم به در حقیقت امر ثابت بوده و قاضی آنرا به اساس دلایل ارائه شده ، قانون و شریعت اظهار مینماید .

بدین قرار می بینیم که آنچه ما به آن رو به رو هستیم ؛ « قضا » نیست ؛ یک چیز دیگر است ؛ « نه مظهر ( اظهار کننده ) است و نه مثبت ( ثابت کننده ) » ؛ بلکه هم مظهر است و هم مثبت ؛ و چون هر دو کار در عین زمان امکان ندارد ؛ خدا می داند این چه بلا و مصیبت است !!

به این جملات مندرج و موجود در وثیقه فیصله ؛ نظر بیافگنید :

« از اینکه سه پسر و یک دختر سلطان محمد مذکور صغار بودند لهذا از طرف آنها مسلمات شاه جهان مذکوره که مادر آنها نیز میشود به اساس وثیقه شرعی نمبر 105 بر 1195 مؤرخ 1367/8/16 وصیه تعیین و مقرر میگردد و همین اپارتمان تحت دعوی را که متروکهء سلطان محمد متوفی مذکور مؤرث اش میشود ؛ در بدل مبلغ هشتاد لک افغانی به اساس ستهء رهنمای مؤرخ 1371/9/9 بالای محمد عالم ولد محمد قاسم مؤکل مدعی بالوکاله به فروش میرساند و از جمله مبلغ متذکره هجده لک و پنجاه هزار افغانی آنرا نقداً از مؤکل مدعی مذکور تسلیم میشود و با همین پول اقساط دین باقیمانده به ذمت مؤرث خود را به دولت تحویل و قبالة فوق الذکر را از اقراری وکیل دولت به نام خود ، بنون کبیر و موصی لهم خود اخذ می دارد و متعهد می گردد که قبالة مذکور را تکمیل و باقیماندهء پول خود را در موقع اقرار در محکمه اخذ می دارد و دو ماه و هشت روز بعد از بیع وثیقهء تجویز خط نمبر 161 بر 2708 مؤرخ 71/11/17 راجع به فروش آپارتمان تحت دعوی که در آن صغار نیز حقدار بودند ؛ ترتیب میگردد . \*\*\*

« و در مقابل ( اقامهء دعوی مدعی ) مدعی علیها میگوید اپارتمان را فروش کرده بودم روی شرایط از اینکه مؤکل مدعی مذکور شرایط را برآورده نکرده؟ و از طرف دیگر من صلاحیت فروش آنرا نداشتم؟ { ناز کن که ناز بردار داری !! } بناءً بیع که خلاف صلاحیت من صورت گرفته درست نیست . از محکمه حوزه میخواهم به عدم اثبات دعوی مدعی اصدار حکم نمایند . { هیء به چشم !! }

این جملات از بخش « خلاصه جریان موضوع » فیصله بوده و نوشته و نظر و دریافت خود قضات است . شما را به خدا ؛ این دلیل ثبوت دعوی مطروحه می باشد یا دلیل «عدم اثبات» آن ؟ چگونه ممکن است از پی همین حقایق مندرج در صورت حال ؛ نتیجه دیگری گرفته شود و چنین حکم ظهور نماید :

« ما هیئت قضایی ریاست دیوان مدنی محکمه ابتدائیه حوزه دوم شهر کابل در جلسه قضایی تاریخی 1388/7/27 خویش تحت ریاست رئیس صاحب محکمهء حوزهء دوم به حضور داشت طرفین دعوی هر یک بسم الله ولد فیض الله مدعی بالوکاله و شاه جهان بنت عبدالغفور مدعی علیها که در مورد یک باب اپارتمان 25 بلاک 157 مندرج قبالة شرعی 2441 بر 1052 مؤرخ 71/10/5 دایر شده بود ؛ نظر به جریانات فوق و متکی به هدایت فقره ( 7 ) ماده ( 259 ) قانون اصول محاکمات مدنی و ماده ( 287 ) قانون مذکور بر عدم اثبات دعوی مدعی بالوکاله مذکور به اتفاق آراء حکم نمودیم و برای مدعی بالوکاله گفتیم تو و مؤکل تان من بعد در خصوص مدعی بهای فوق غرضدار نباشید . »

این قضا و محکمه است یا دار المجانین؟

چگونه ممکن است با این وصف؛ برای این قضات اهلیت عادی شرعی و قانونی قایل شد؛ چه رسد به اهلیت قضایی و صلاحیت حاکم شرع؟؟!

ماده 1001 قانون مدنی وضاحت می بخشد که:

اقرار عبارت است از اعتراف خصم نسبت به حق غیر؛ بالای خودش در محکمه.

آیا اینکه مدعی علیها میگوید اپارتمان را فروش کرده بودم؛ اقرار و اعتراف به حق مدعی نیست. آیا چنین سخنان صریح؛ از اقرار مدعی علیها و اسناد و قراین مدار حکم روی صورت حال محکمه نیامده است که:

«همین اپارتمان تحت دعوی را.. در بدل مبلغ هشتاد لک افغانی به اساس ستهء رهنمای مؤرخ 1371/9/9 بالای محمد عالم ولد محمد قاسم مؤکل مدعی بالوکاله به فروش میرساند و از جمله مبلغ متذکره هجده لک و پنجاه هزار افغانی آنرا نقداً از مؤکل مدعی مذکور تسلیم میشود و با همین پول اقساط دین باقیمانده به ذمت مؤرت خود را به دولت تحویل و قبالةء فوق الذکر را از اقراری وکیل دولت به نام خود، بنون کبیر و موصی لهم خود اخذ میدارد و متعهد میگردد که قبالةء مذکور را تکمیل و باقیماندهء پول خود را در موقع اقرار در محکمه اخذ میدارد.»

مگر با اینهم:

« ما هیئت قضایی .. بر عدم اثبات دعوی مدعی بالوکاله مذکور به اتفاق آراء حکم نمودیم و برای مدعی بالوکاله گفتیم تو و مؤکل تان من بعد در خصوص مدعی بهای فوق غرضدار نباشید.»

راستی، راستی، راستی این قضا و محکمه است یا دار المجانین؟

با در نظر داشت اینکه قضا ( در اصل و جوهر) مَظْهَر است و نه مَثَبِت؛ محکوم به در حقیقت امر ثابت بوده و قاضی آنرا به اساس دلایل ارائه شده، قانون و شریعت اظهار مینماید؛ قاضی و قضا در قدمه های پائین که خیر؛ معلوم شود آیا چنین قاضی {القضات} و چنین قضا در حواشی مسند او وجود دارد؛ میتواند وجود داشته باشد یا خیر؟!

به نظر من؛ سند منتشرهء شما این آزمون خطیر را فرا راه بزرگان سنگین وزن مذکور قرار داده است! حتی همانان در شک اند. چرا که ما میدانیم در حقیقت قضای افغانستان در دست کیست و شورای افغانستان در دست کی!!

یکبار دیگر عرض میکنم که من به اصل این دعوی کاری ندارم. هدف من چیزی خیلی ها بالاتر از آن یعنی اتخاذ یک نتیجه ملی و شرعی از موضوع است.

جنایتکاران جنگی؛ مفسدین اداری و قضایی و بازاری، قاتلان و راهزنان بزرگ و متوسط و کوچک؛ قاچاقچیان مواد مخدر؛ مافیای بدن و ناموس انسان و ثروت های ملی و باستانی، تروریست ها و.. همه و

